بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و سی و هشتم\_ 7 دی 1400

[جهت چهارم؛ مهم‌ترین شاگردان ابوحنیفه]

جهت رابعه در بحث، معرفی مهمترین شاگردان ابوحنیفه و یاران اوست. آیا این شاگردان همان مسیر او را ادامه داده یا تغییراتی داده اند.

از آن‌جا که از ابوحنیفه کتاب مدونی در فقه در دست ما نیست و اگر هم نوشته بوده است، الآن موجود نیست، فقه ابوحنیفه و آراء او بیشتر از طریق شاگردان نقل شده است، که دو نفر از این‌ها جزء مهم‌ترین شاگردان او هستند و ناقل سخنان ابوحنیفه.

[قاضی ابویوسف]

نفر اول در شاگردان ابوحنیفه قاضی ابویوسف[[1]](#footnote-1)، از بزرگترین شاگردان اوست. وی در ابتدا شاگرد فقیه دیگری از عامه به نام أبی لیلی بوده است ولی پس از مدتی به ابوحنیفه گرایش پیدا کرد **و صار من خواصه**

[محمد بن الحسن بن الشیبانی]

شاگرد دیگر، محمد بن الحسن بن الشیبانی است که او به اندازۀ ابویوسف درس ابوحنیفه را درک نکرده است، چون وقت فوت ابوحنیفه 18 ساله بوده است، و بعد از فوت تتلمذ در نزد ابویوسف کرده است.

بالاخره عمده میراث فقهی ابوحنیفه توسط این دو نفر به دست ما رسیده است، البته برخی دیگر از شاگردان هم بوده اند ولی عمده مطالب از این دو رسیده است.

[مشی متفاوت شاگردان ابو حنیفه با او در دو جهت]

سیدسیستانی به حق می گویند اگر چه اساس مشی این دو مشی ابوحنیفه بود ولی از دو جهت بین این دو با ابوحنیفه تفاوت ملاحظه می کنیم که یکیش مربوط به بحث حدیث می شود:

[تفاوت اول؛ تفاوت در سیاست]

تفاوت اول این که **ان اباحنیفه لم یکن یخضع للخلافا** هرگز در برابر خلافه خضوع و کرنشی نداشت، **بل کان یعادیهم**، یکی از شاگردان ابوحنیفه می گوید، اباحنیفه آشکارا سخن بر ضد منصور دوانیقی داشت، در زمانی که ابراهیم برادر نفس زکیه بر منصور خروج پیدا کرده بود، تا آنجا که من شاگرد او بودم، به او گفتم تو این مبارزه‌ات را تمام نمی‌کنی تا ریسمان به گردن ما بیاندازند.[[2]](#footnote-2)

بعد یک داستانی را هم در همین تقریرات نقل می کند که **إن المنصور کتب کتابین للاعمش و ابی حنیفه علی لسان ابراهیم بن عبد الله بن حسن**، توطئه‌ایی کرد، یک نامه به اسم ابراهیم بن عبدالله بن حسن،[[3]](#footnote-3) به این دو فقیه عامه یعنی اعمش و ابوحنیفه نوشت؛ کأنّه می‌خواست عکس العمل این ها رادر برابر ابراهیم و خودش ببیند.

**فقرأ الکتاب اعمش، و اطعمه الشاة**، اعمش دید وجود نامه خطرناک است، جلوی گوسفندش انداخت و گوسفند نامه را خورد **اما ابوحنیفه فقبل الکتاب و اجاب عنه**، نامه را بوسید و پاسخ داد، طبیعتا سندی به نفع منصور بود.

این موضع ابوحنیفه بود، تا این‌که توسط منصور آن طور که نقل کردیم، مسموما کشته شد، اما این دو شاگرد ممتاز ابوحنیفه، **لم یکونا کذلک** و هر دو به دستگاه خلفا روی آوردند و قضاوت را قبول کردند، قضاوتی که ابوحنیفه شکنجه شد ولی نپذیرفت، نه تنها قضاوت را قبول کردند بلکه ابویوسف به عنوان قاضی القضات معیّن شد، **بل إن ابایوسف قد عین قاضی القضات** و او با خلفاء از در مدارات وارد شده بود.

اگر کسی مقدمۀ کتاب خراج ایشان را ملاحظه کند، از تعامل خوب او با خلیفۀ زمانش آگاه می‌شود، روایاتی در مقدمۀ کتاب الخراج آورده است، از جمله این روایت **لیس من السنة ان تشهر السلاح علی امامک**. تشهیر سیف کردن علیه امامت جایز نیست.[[4]](#footnote-4)

یا این عبارت: **مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَدِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطِعْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الآخَرِ**،[[5]](#footnote-5) نه این که هم دست این خروج کرده و منازع باشید

و یا این روایت: **يَا مُعَاذُ أَطِعْ كُلَّ أَمِيرٍ**[[6]](#footnote-6)

این تمام آنچه در خصوص این جهت در تقریرات حضرت آقای سیستانی بود. [[7]](#footnote-7)

[تکلمه؛ مقدمۀ کتاب الخراج ابویوسف]

حال به عنوان تکملۀ فرمایش ایشان من مقدمۀ کتاب خراج ایشان را برایتان می خوانم:

"**هَذَا مَا كَتَبَ بِهِ أَبُو يُوسُفَ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(!) هَارُونَ الرَّشِيدِ"  
أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَدَامَ لَهُ الْعِزَّ فِي تَمَامٍ مِنَ النِّعْمَةِ، وَدَوَامٍ مِنَ الْكَرَامَةِ، وَجَعَلَ مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ مَوْصُولا بِنَعِيمِ الآخِرَةِ الَّذِي لَا يَنْفَدُ وَلا يَزُولُ، وَمُرَافَقَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**.

این شاکرد ممتاز ابی حنفه چنین تعبیراتی دارد

**إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ(!) أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَنِي أَنْ أَضَعَ لَهُ كِتَابًا جَامِعًا يَعْمَلُ بِهِ فِي جِبَايَةِ الْخَرَاجِ**،

هارون از من کتابی خواسته بنویسم در مورد مالیات‌ها و اموری که مربوط به این قسمت است

**وَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ رَفْعَ الظُّلْمِ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالصَّلاحَ لأَمْرِهِمْ. وَفَّقَ اللَّهُ تَعَالَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَدَّدَهُ وَأَعَانَهُ عَلَى مَا تَوَلَّى مِنْ ذَلِكَ، وَسَلَّمَهُ مِمَّا يَخَافُ وَيَحْذَرُ.**

بعد با تعبیرات بسیار بلندی از تمجیدات و تعریفاتی را به عنوان نصیحت به هارون الرشید بیان می کند.[[8]](#footnote-8)

پس این مطلب مسلم است که مشی سیاسی ابویوسف با مشی سیاسی استادش ابوحنیفه متفاوت بود،

اما ادامۀ بحث آقای سیستانی:

اما محمد بن حسن شیبانی هم به عنوان قاضی منصوب شد، اما به مقام قاضی القضاتی نرسید، چون مدارای او به اندازۀ ابویوسف نبود، حتی گفته شده است، که در یک موردی رشید در مورد امانی که به یکی از کوفیین محمد بن حسن شیبانی داده بود، از او خواست که دست از این امان بردارد، محمد انجام نداد وگفت او در امان است و دمه حرام، خبر که به رشید رسید از قضاوت شهر رقة او را عزل کرد.[[9]](#footnote-9)

پس محمد بن حسن شیبانی که هم شاگرد ابوحنیفه است و هم شاگرد ابویوسف، نحوه تعاملی با دستگاه خلافت ابویوسف داشته اما نه به اندازه ابویوسف، اما بالاخره با ممشای ابوحنیفه متفاوت بود، این یک تفاوت سیاسی.

[تفاوت دوم، رویکرد به روایات]

تفاوت دوم این که چنانکه ملاحظه شد، ابوحنیفه اساسا به روایات در بین عامه بود اعتماد نمی‌کرد.

بنده مواردی را برای شما اوردم که میگفت خرافه است، رجز است یا شعر و امثال ذلک است.

مشی حدیثی ابوحنیفه بسیار سخت بود، روایات متداول بین عامه را نمی پذیرفت، اما این دو شاگرد، مشی او را نداشته و گرایشی به حدیث داشتند.

[نزدیکی فقه حنفی و مالکی در این عصر]

شاید هم دلیلش این باشد که این دو علاوه بر ابوحنیفه، در نزد برخی از اهل حدیث بعد از مرگ ابوحنیفه تتلمذ کردند؛ لذا در ادامۀ زندگی علمی این دو که برخواسته از ابوحنیفه و محدثینی بعد از ابو حنیفه است، می بینیم که فقه ابوحنیفه به فقه مالک نزدیک می‌شود در حالی که قبلا این دو گونه نبود و این دو شاگرد در اثر تعامل و تتلمذ در نزد محدثین فقه ابوحنیفه را نزدیک به فقه مالک کردند، **فتقارب المذاهب.**

ابویوسف مهاجرت کرد به مدینه و مالک را در آن جا دید، با او بحث کرد واز او مطالبی را اخذ کرد و پس از ان **رجع عن بعض آرائه الی قول مالک و آراء حجازیین**، از آن آرایی که ابوحنیفه داشت دست برداشت. اساس فقه حنفی ابویوسف است، همین ابویوسف که بزرگترین شاگرد ابو حنیفه است از برخی از آراء خود که مقتبس از آراء ابو حنیفه بود در اثر ملاقات با مالک و محدثین دیگر دست برداشت.

محمد بن حسن شیبانی هم رفت سراغ مالک و اوزاعی و از آن‌ها مطلب شنید، و از آنها حدیث شنید و فقه شنید؛ طبیعتا در فقه حنفی از دیدگاه شیبانی هم تغییراتی حاصل شده است.

**و من الشواهد انهما یرویان فی کتبهما روایات کثیرة عن مشایخ المدینة**

شما در کتاب‌های ابو یوسف و شیبانی نگاه کنید روایاتی را از اساتید مدنی خود بیان می کنند، **فیظهر انهما طعمّا فقه ابی‌حنیفه** **بالاحادیث**، اینها بودند که فقه ابوحنیف را مخلوط به احادیث کرده و طعم حدیث را به فقه ابوحنیفه اضافه کردند **و عدلا عن مشی استاذهما ثقافیا**(عدول فرهنگی) **کما عدلا عن مشیه السیاسی و الاجتماعی[[10]](#footnote-10)**

[احتمالی در وجه تمایل شاگردان ابوحنیفه به اهل حدیث]

آقای سیستانی می فرماید من آنچه را که در منابع عامه آمده -از اتصال این دو شاگرد به مدینه و اهل حدیث- قبول دارم، ولی گمانم این است که نظر عمدۀ انها از روی آوردن به حدیث برای این نبود که آن آراء مبتنی بر قیاس را که در فقه ابوحنیفه بود، باطل کنند و تغییر بدهند، تبدل رای برایشان حاصل شود، **بل کانوا یؤیدون و یرجون آرائهم بالاحادیث المؤیدة لآرائهم**.

بله در مواردی روایاتی را مصلحتا در تایید سُلطۀ خلفا می‌آورند، مثل همین چند روایتی که در اول خراج آمده است. این روایات مصلحتی است نه این که ابویوسف، و نیز محمد بن حسن شیبانی به روایات مالک و اوزاعی اعتماد کرده باشند.

بعد ایشان سخنی از شافعی را به عنوان سندی بر مدعای خود می آورد. شافعی می گوید ابویوسف می گفت: اهل حجاز قضاوت می کنند، وقتی ازشان ببرسید این قضاوت‌تان را چگونه به دست آوردید، سندتان بر این نحو چیست؟ **فیقولون بهذا جرت السنة**، مدرک معتبری در نحوه قضاوت ارائه نمی‌دانند **و عسی ان یکون قضا به عامل السوق او عامل ما من الجهات** چه بسا این قضاوت، مدرکش به بزرگان بر نگردد، یک بازاری سخنی گفته این ها گفته اند جرت السنة.[[11]](#footnote-11)

ابویوسفی که رفته مدینه و مالک و احادیث ان را دیده است، می‌گوید قضاوت‌های ان‌ها پایه‌ایی ندارد، حال اگر این آقا روایتی را در جایی نقل کرد، معلوم است مصلحت است و الا اعتقاد چندانی ندارد، مصلحت هم این است که به آن‌چه ابوحنیفه از قیاس معتقد بود، چون می دیدید جو علیه ابوحنیفه است و قیاس را چندان نمی‌پذیرند، می‌خواست لعابی از روایات آن‌ها به قیاس بزند، اکثر قصدش این بود، منظور آقای سیستانی به استشهاد آقای سیستانی به کلام شافعی این است.

باز شافعی می گوید: **اما القول الاوزاعی علی هذا کانت ائمة المسلمین فیما سلف، فهذا کما وصف من اهل الحجاز، او رای بعض مشایخ الشام ممن لا یحسن الوضو و لا التشهدو لا اصول الفقه صنع هذا فقال اوزاعی: بهذا مضت السنة**[[12]](#footnote-12)[[13]](#footnote-13)

شافعی می گوید ابویوسف می گفت این تنها برای مدینه نبوده، اوزاعی را من دیدم، ان هم وقتی ازش مستند می‌خواستی مثل اهل حجاز و شامیان جواب می داد، اساتید این ها برخی‌شان وضو را بلند نبودند و این حرف‌ها را می‌گفتند.

این دو عبارت یعنی ابویوسف می گوید آن‌چه در مسلک غیر حنفی به اسم سنت نامیده می شود، چندان پایه ایی ندارد، این همان سخن ابو‌حنیفه است، به سراغ حدیث آمدند تا به تعبیر بنده تا مقداری جو را که بر علیه ابو حنیفه بود ارام کنند و الا نگاه این ها به محدثین و اهل روایت در مدنیه و غیر مدنیه مثل اباحنیفه است مصلحت اقتضا می کرد رو به حدیث بیاورند نه این که واقعا معتقد به حدیث باشند. در رگ و پوست این ها فقه ابوحنیفه نفوذ کرده بود ولی برای این‌که بتوانند فقه ابو حنیفه را به نحوی منطبق کنند با ان‌چه دیگران سنت می نامند، مجبور شدند به سراغ احادیث بیایند.

ان شاء الله جهت پنجم جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. یعقوب بن ابراهیم [↑](#footnote-ref-1)
2. مقاتل الطالبیین، ص 240. [↑](#footnote-ref-2)
3. برادر نفس زکیه که علیه منصور خروج کرده بود. [↑](#footnote-ref-3)
4. الخراج، ص 20. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 49 تا 51. [↑](#footnote-ref-7)
8. ر.ک: الخراج، ص 13. [↑](#footnote-ref-8)
9. تقریرات تدوین الحدیث، ص 51. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان، ص 52. [↑](#footnote-ref-10)
11. الام، ج 7، ص 353. [↑](#footnote-ref-11)
12. همان، ص 356. [↑](#footnote-ref-12)
13. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 51 تا 53. [↑](#footnote-ref-13)